

دکتر فاطمه جمالی*

چکیده

این پژوهش گامی در جهت بازبینی، نقد و تبیین جایگاه حصر و قصر به عنوان یکی از فصول مهم فن معانی و از ابزارهای بلاغی کارآمد در تحلیل متون است. این مبحث که مربوط به سطوح درونی کلام و لایه‌های پنهان اندیشه گوینده است، از نخستین کتابهای معانی تا دوره معاصر مورد توجه اهل بلاغت بوده و بخشی مفصل و مجزاً را به خود اختصاص داده است. از سوی دیگر این ابزار بلاغی، مورد استفاده متنوع و مکرر شعرا، نویسندگان و عرفای مؤلف قرار گرفته است. براین اساس حصر و قصر قابلیت بلاغی مشترکی میان گوینده و مخاطب اوست. گوینده برای تبیین و القای اندیشه‌های درونی خود و مخاطب، اعم از پژوهشگر یا خواننده عادی، در جهت تحلیل و تفهیم محتوای آثار.

واژه های کلیدی

علم معانی، حصر و قصر، طرق قصر، انواع قصر، مقاصد قصر.

مقدمه

قصر یکی از ابزارهای کارآمد و پرکاربرد علم معانی محسوب می‌شود. ظرایف و قابلیت‌های بی شمار آن در متون نظم و نثر فارسی در خور توجه است. از آنجا که فهم درست این ابزار بلاغی معمولاً از طریق آثار ادبی میسر می‌شود و با توجه به تعدد و تنوع کاربرد، ضرورت بررسی و تحلیل آن در جهت تبیین اندیشه و جهان بینی گوینده نمودار می‌گردد. به طور طبیعی، در «قصر» نوعی تأکید و انحصار، «اختصاص مفید قطعیت» و به تعبیر ساده‌تر برجسته سازی دیده می‌شود. البته، تأکید و برجسته سازی هدفی است که در حوزه بلاغت نمودهای متفاوتی دارد، از جمله تقدیم و جا به جایی عناصر جمله، تکرار، سوگند و کلمات مفید معنی تأکید در خبر انکاری. اما تأکید برآمده از قصر، همسو با نقش فطری گوینده در القای مؤکد اندیشه و نقش فطری مخاطب در دریافت ممتاز آن است. شاید بتوان فراوانی کاربرد حصر و قصر در متون نظم و نثر را تحت تأثیر جایگاه خاص آن در کلام وحی دانست.

بررسی متون ادبی و عرفانی فارسی با این ملاک بلاغی، ذهن خواننده را بر آن می‌دارد تا از این طریق، ظریف‌ترین ویژگی‌های زبانی، ادبی و اعتقادی گوینده را به چالش تأویل و تحلیل بکشاند و این امکان به دلیل ویژگی‌های در خور تأمل قصر و حصر حاصل می‌شود. برای مثال می‌توان به جایگاه ویژه قصر در متون عرفانی اشاره کرد که بر اساس بسامد بالا و تنوع کاربرد و اختصاصات ساختاری آن توجه خاص عارف گوینده به این ابزار بلاغی علم معانی، بسیار آشکار است. این در حالی است که همواره مخاطبان آثار عرفانی به دلیل ابهام و پیچیدگی این زبان، در صدد یافتن راهمایی برای درک و دریافت این مفاهیم بوده‌اند. استفاده از ابزارهای زبانی - بلاغی پرکاربرد در این آثار، بهترین شیوه برای درک و تبیین مفاهیم و اندیشه‌های مستتر در آنهاست.

آنچه مسلم است؛ حصر و قصر همزمان قابلیت‌های گسترده‌ای را در اختیار گوینده در جهت بیان و القای اندیشه‌اش و در اختیار مخاطب در راستای تبیین و تحلیل آثار و اندیشه‌های مؤلف قرار می‌دهد. بر اساس آنچه بیان شد؛ بازبینی و نقد این مبحث در کتب معانی فارسی امری ضروری است. در تألیفات برخی از علمای بلاغت نمونه‌هایی از دقت نظر دیده می‌شود؛ اما چنین به نظر می‌رسد که از آغاز این مبحث، در حوزه تعریف، دسته بندی‌ها، طرق قصر، ادات قصر و اغراض آن حتی شاهد مثال‌های شعری، موارد قابل نقد فراوانی دیده می‌شود. برای مثال، تقسیم بندی قصر به اعتبار احوال مخاطب، یا عناوین متعدد ارکان قصر، درستی یا نادرستی آنها، ادات قصر عربی که هیچ کاربردی در فارسی ندارد و مهمتر از همه، غفلت از جایگاه این ابزار بلاغی در تفهیم و دریافت مخاطب و کاربرد آن در تحلیل زوایای زیباشناسانه و پنهان تفکر شاعر و نویسنده، از مواردی است که در مطالعات بلاغی زبان فارسی ضرورت آشکاری به شمار آمده و مخصوصاً با توجه به مقتضای حال مخاطب امروز به طور جدی باید مورد بررسی و تحلیل علمای بلاغت قرار گیرد. البته، رفع اشکالات و اصلاح و تکمیل و تبیین این فصل را باید به تألیف کتاب معانی جدیدی با رویکرد علمی و تأویلی واگذار نمود.

۲. بررسی و نقد مبحث قصر در علم معانی و کتب بلاغی

در راستای هدف پژوهش، نخست از منظر علمای علم معانی، قصر و حصر در قالب کلیات و مقدمات قصر بررسی می‌گردد: تعریف و اصطلاحات قصر، طرق و ادات قصر و سپس بازبینی دسته بندی‌ها و انواع قصر آورده می‌شود.

۲-۱. بررسی جایگاه طرح مبحث قصر در کتب معانی

طرح مبحث قصر در کتب معانی مختلف، دارای وجوه اشتراک و افتراقی است که در اثنای نقد مطالب به برخی از این وجوه اشاره می‌شود؛ برخی از علمای بلاغت، در فصل پنجم به مبحث قصر و حصر پرداخته‌اند. (تفتازانی، ۱۴۱۱: ۱۱۵ و آهنی، ۱۳۵۷: ۸۳ و رجایی، ۱۳۴۰: ۱۲۱ و رضائزاد (نوشین)، ۱۳۶۷: ۲۶۸ و علوی مقدم - اشرف زاده، ۱۳۸۱: ۷۱). برخی فصل ششم از کتاب معانی را به این مبحث اختصاص داده‌اند (آق اولی، ۱۳۷۳: ۱۰۷) و بعضی کتاب‌ها نظیر؛ روش گفتار (زاهدی، ۱۳۴۶: ۱۳۱)، معانی و بیان همایی (همایی، ۱۳۷۴: ۱۲۳)، معانی کزازی (کزازی، ۱۳۷۲: ۱۸۴) و معانی شمیسا (شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۶۸) در بخش دوم این بحث را مطرح نموده‌اند. حذف این پراکندگی، در بازبینی و تدوین واحدی از مباحث این علم، ضرورت دارد و با توجه به ماهیت مستقل این مبحث، لازم است، در فصل چهارم یا پنجم کتاب معانی طرح گردد.

۲-۲. تعریف قصر

بیشتر کتابهای معانی در تعریف قصر، پس از اشاره به معنی لغوی، معنای اصطلاحی و بلاغی آن را بیان کرده‌اند؛ «قصر در لغت به معنی حبس است.» یا؛ «قصر در لغت به معنی کوتاه کردن است.» در این زمینه، برخی در قالب معانی متعدّد لغوی، به حاشیه‌های غیر ضروری پرداخته‌اند. (ر.ک: رضانژاد، ۱۳۶۷: ۲۶۸) و در بعضی آثار بلاغی هم، بدون ذکر معنی لغوی به معنی اصطلاحی آن اشاره شده است (آهنی، شمیسا، کزازی). در اینجا به دو نمونه از تعاریف قدما و معاصران بسنده می‌شود: «قصر، حصر کردن و تخصیص موصوفی است به صفتی یا حصر کردن و تخصیص صفتی است به موصوفی» (آهنی، ۱۳۶۰: ۸۳). و «حصر و قصر در دانش معانی آن است که کسی یا چیزی را به چیزی یا کسی آنچنان ویژه بدارند که از او در نگذرد.» (کزازی، ۱۳۷۴: ۱۸۴) کاربرد معنی لغوی در تعریف یک متن یا مبحث تعلیمی، شیوه‌ای علمی و اصولی است، اما آیا چنین قالبی در جایگاهی که اصطلاحات و مفاهیم ویژه علم یا فنّ خاصی بررسی و تعریف می‌گردد، شیوه‌ای لازم و اصولی است؟ با توجه به کاربرد این شیوه در غالب مباحث بلاغی فارسی، به نظر می‌رسد دلیل اصلی، همان تأثیر پذیری از فنّ خطابه یونانیان و استفاده از وسایل ترغیب مخاطب (ارسطو، ۱۳۷۱: ۲۵) و رونویسی و تکرار بی تأمل بلاغت عربی است. البته، اگر معنی لغوی یک مبحث بلاغی در ارتباط کامل با معنای اصطلاحی آن و در راستای تبیین مفهوم باشد، این قالب کارآمد و منطقی خواهد بود. اما دانستن معانی دیگر قصر، نظیر: تنگی سینه، بخل، کوتاه کردن در مبحث عبادت و کم کردن عدد رکعت‌های نماز برای مکلف مسافر یا نوعی گرفتگی زبان با تبیین و تحلیل معنی اصطلاحی قصر چه ارتباط و تناسبی می‌یابد؟

بنابراین، مفهوم کلی قصر نوعی انحصار و اختصاص است که در اصطلاح علم معانی این اختصاص و ویژه نمودن مربوط به دو امر کلی است که از آن با عنوان «موصوف» و «صفت» یاد می‌شود. این دو اصطلاح که در کتابهای معانی با واژه‌های «کسی، چیزی یا شیئی، حکمی، امری یا حالتی» معادل قرار گرفته بدون توضیح لازم، به نامهای «مقصور» و «مقصور» علیه نامیده شده است. باید توجه داشت که موصوف و صفت در علم معانی با معنای آن در دستور زبان متفاوت است، مانند تفاوتی که میان مفهوم نحوی مسند و مسندالیه با مفهوم بلاغی آن دیده می‌شود. در بحث قصر «مراد از موصوف، ذاتی است که آن را در صفتی یا حالتی مقصور می‌کنیم» (شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۶۹) و صفت، همان حالت یا حکم است.

باید توجه داشت که اختصاص مستتر در قصر با اصل اختصاص به مفهوم دارایی و مالکیت متفاوت است؛ به این معنی که وقتی در قصر حکم یا صفتی را به کسی یا چیزی مختص می‌دانیم، آن حکم را از دیگری یا دیگران به صورت مؤکد نفی می‌کنیم. به تعبیر دیگر، گوینده به نوعی معتقد است، این صفت تنها ویژه این موصوف است، نه هیچ کس دیگر و یا این موصوف تنها این ویژگی را دارد، نه صفات دیگری. و این یعنی اختصاص و مالکیت همراه با انحصار و ویژه نمودن. همان حالتی که علمای بلاغت این گونه به آن اشاره می‌کنند: «که از او در نگذرد و تنها در او بماند» (کزازی، ۱۳۷۴: ۱۸۴)، «از آن امر تجاوز به غیر او نکند» (رجایی، ۱۳۴۰: ۱۲۱) «نفی حکم است از ماسوای او» (آق اولی، ۱۳۴۶: ۱۰۷).

۲-۳. اجزای قصر

هر قصر از دو بخش اصلی تشکیل شده است: یکی مقصور و دیگری مقصوره‌علیه (همایی، ۱۳۴۷: ۱۲۳) که آن را طرفین قصر می‌نامند. این دو اصطلاح در کتابهای بلاغی مختلف با عناوین گوناگونی نظیر «مختص به»، «محصور فیه» (رجایی، ۱۳۴۰: ۱۲۱)، «مخصوص به» (رضانژاد، ۱۳۶۷: ۲۶۹) و ... آمده است. اما بر اساس وجه مرجح علمای بلاغت، «به کسی یا چیزی که قصر بر آن صورت گرفته «مقصور» و به فعل یا اسم یا ظرف و یا حالتی که بدان اختصاص یافته است «مقصورعلیه» می‌گویند» (شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۶۸). بنابراین، هر قصر شامل سه بخش: مقصور، مقصورعلیه و ادات قصر است. برای مثال، در جمله «مستی عار نباشد جز نامرد بیکار نباشد» (خواجه عبدالله، ۱۳۷۲: ۳۶۰). نامرد: مقصور، بیکار: مقصوره‌علیه و جز ادات قصر است. استفاده از واژگان زبان عربی تنها به اصطلاحات بلاغی بحث منحصر نمی‌شود، بلکه نکته قابل نقد دیگر در تعریف قصر؛ استفاده از مثالهای عربی در برخی منابع، برای تبیین موضوع است. نمونه‌هایی که معمولاً همان مثال تکراری مختصر المعانی است؛ «ما زیداً ألاً قائماً». در این راستا، کسانی چون همایی که خود به تفاوت زبان فارسی و عربی آگاه و معترف است (ر.ک: همایی ۱۳۷۴: ۱۵)، از شاهد مثال عربی «ما محمدٌ ألاً رسولٌ» استفاده می‌کند (ر.ک: همان، ۱۲۳).

بر اساس آنچه آمد، «قصر در اصطلاح تخصیص چیزی به چیز دیگر است به روشهای مخصوص» (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۱۹۷). این روشهای مخصوص یا به تعبیر دیگر «طرق ادبی» (همایی، ۱۳۷۴: ۱۲۳) گاهی در تعریف اصلی قصر گنجانده شده و گاه با عنوان جداگانه‌ای مورد بحث قرار گرفته است.

۲-۴. راه‌های قصر (طرق قصر)

روشهایی که می‌توان در ایجاد قصر به کار برد، با عنوان «طرق قصر» در کتب معانی و در پایان باب قصر و حصر آمده است و به یکی از بحث برانگیزترین مباحث این باب تبدیل شده است؛ به طوری که حتی تعداد این راه‌ها مورد اختلاف علمای بلاغت است. برخی به تقلید از تفتازانی و بنا بر مشهور، تعداد آن را چهار دانسته‌اند (آهنی، ۱۳۶۰: ۸۸، رجایی، ۱۳۴۰: ۱۲۵ و همایی، ۱۳۷۴: ۱۲۴). درر الادب مشهورترین آن را شش طریق دانسته (آق اولی، ۱۳۴۶: ۱۰۷) و زاهدی همچون سیوطی در الاتقان (سیوطی: ۳: ۱۶۷-۱۷۳) راه‌های قصر را فراوان دانسته و هشت نوع را برشمرده است (زاهدی، ۱۳۴۶: ۱۳۲). اولین اشکالی که می‌توان بر این بخش از فن معانی وارد دانست؛ موضع طرح آن در چارچوب کلی باب قصر و حصر است. طرق قصر عنوانی است که تقریباً در پایان باب و پس از انواع قصر مورد اشاره و بررسی قرار گرفته، در حالی که درست‌تر آن است که جزء اولین مباحث و بعد از تعریف قصر و ارکان آن آورده می‌شد. این ساختار بیان تحت تأثیر مختصر المعانی انتخاب شده و پس از وی تا دوره معاصر به وسیله علمای بلاغت تکرار و تقلید شده است؛ بدون آنکه به شیوه صحیح و علمی طرح مبحث توجهی شود. البته، در این میان، برخی از معاصران هم هیچ‌ذکری از این بخش به میان نیاورده‌اند.

طرق قصر در عربی و فارسی

«مقصود از طرق قصر، کلمات و تعیراتی است که مفهوم قصر و تخصیص را افاده می‌کند» (همایی، ۱۳۷۴: ۱۲۴). برخی از شیوه‌های قصر در کتب، عبارت است از: نفی و استثنا، کلمه انما، تقدیم ما هو حقّه التأخیر، عطف و عطف یا به

واسطهٔ حرف لا، تعریف مسند به ال، توسط ضمیر فصل. جدول زیر نموداری از طرق قصر در مهمترین کتابهای معانی است:

طرق قصر	مختصر	جواهر	معالم	همایی	آهنی	اصول بلاغت	کزازی	شمیسا	علوی مقدم
نفی و استثنا	*		*		*		*		
انما*	*		*		*				
تقدیم ما هوالتاخر*	*		*	*	*	*	*	*	
عطف، لا، بل	*		*		*				
ادات قصر				*		*	*	*	
ضمیر منفصل				*		*		*	
تکیه بر آهنگ کلام*				*					
پسوند تخصیص*				*					
تکرار						*		*	
حروف نفی (نه)						*	*	*	
فعل مشروط پس از فعل						*			

در برخی کتابهای معانی تقلید و رونویسی موجب شده، حتی مثالها هم عربی باشد (معالم البلاغه، درر الادب، آهنی، همایی). بی هیچ تأملی آشکار است که مواردی، چون: «انما» و «تعریف مسند به ال» در زبان فارسی کمترین کاربردی ندارد و خاصّ زبان و نحو و بلاغت عربی است. البته، برخی از این راه‌ها میان فارسی و عربی مشترک است که عبارت است از:

الف) «عطف به لا پس از اثبات» که بهتر است عطف به فعل منفی پس از اثبات خوانده شود.

ب) ضمیر فصل، «نفی و استثنا» که در برخی کتب چون معانی کزازی همراه با مثال‌های فارسی ذکر شده است: «نفی و استثنا آن است که واژهٔ نفی (نه) را با واژگان استثنا، چون جز، مگر و جز آن در سخن بیاورند (کزازی، ۱۳۷۴: ۱۹۳).

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار چه کنم؟ حرف دگر یاد نداد استادم

(حافظ)

اگر از کتابهایی که بیشتر به رویکرد عربی طرق قصر پرداخته اند بگذریم، برخی نیز، با وجود نکات دقیق، به دلیل جزئی‌نگری‌های بسیار، گاه به حاشیه رفته‌اند؛ اما به طور کلی، کارآمدترین روشهای قصر در فارسی عبارت است از: قصر از طریق تکرار، تقدم آنچه باید مؤخر باشد، کاربرد ضمیر (شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۷۴-۱۷۳). کاربرد «نه» و قصر از طریق «تا» و «همین» (کزازی، ۱۳۷۴: ۱۹۴-۱۹۸). نتیجه آنکه؛ طرق یا راه‌های قصر را می‌توان به دو شیوه کلی تقسیم نمود:

الف) قصر بدون ادات که به شیوه‌های مخصوصی چون استفاده از حروف نفی، تقدیم آنچه مقتضی تأخیر است، ضمیر منفصل و تکرار شکل می‌گیرد. برخی معتقدند: «در این صورت مبالغه و تأکید بیشتر است» (شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۶۸)، اما این نظر امری نسبی است و نمی‌توان به طور قطع آن را پذیرفت، زیرا با پژوهشی جداگانه در متون نثر عرفانی خلاف این تصور اثبات شد. بر اساس نتیجه بررسی، از سویی قصر از طریق ادات، بسامد بالایی دارد و از سوی دیگر، تأکید و انحصار آن بیشتر پدیدار است. «غیرت صفت عاشق است نه معشوق» (خواجه عبدالله، ۱۳۷۲: ۳۵۹).

ب) قصر با استفاده از ادات: مهمترین ادات قصر در زبان فارسی عبارت است از: جز، مگر، آلا، بس، تنها، فقط، غیر از، همانا، اما... .

نور جمالش نار نسوزد و کلاه دولتش در کونین جز حق ندوزد (روزبهان، ۱۳۶۶: ۳۲).

صاحب‌دلی نماند در این فصل نوبهار آلا که عاشق گل و مجروح خار اوست

(سعدی)

پر کاربردترین ادات قصر به ترتیب فراوانی کاربرد، عبارت است از:

۱. «جز»: با یک نگاه اجمالی در متون ادبی و عرفانی منظوم و مثنوی، آشکار می‌شود که این ادات حصر، بیش از دیگر ادات و طرق قصر کاربرد دارد. جدولی که در زیر آمده، نمودی از این بسامد مطلق را نشان می‌دهد.
۲. ادات استثنای «آلا» مفید معنی حصر که معمولاً پس از حرف نفی آمده و در کتابهای بلاغی، ادات «نفی و استثنا» نامیده می‌شود. بیشترین کاربرد آلا در جمله‌های عربی، احادیث یا سخنان بزرگان عرفا است: «بعضی از خواص محبت گفته اند: ما نظرت فی شی آلا و رایت الله فیه» (روزبهان، ۱۳۶۶: ۱۳۲).
- «... از انواع و اصناف نباتات و حیوانات آفرید که حد و حصر آن جز آفریدگار جل و عز نداند که «و ما یعلم جنود ربک آلا هو» (نجم رازی، ۱۳۸۰: ۴۱).
- در جداول زیر غلبه بسامد ادات قصر «جز» و میزان کاربرد هر یک از ادات قصر دیگر، در برخی متون عرفانی و آثار ادبی فارسی بررسی شده است.

آثار	جز	آلا	لیکن	بس	غیر	اما
محبت نامه: (۳۴ ص)	۱۷	-	-		۱	۱
عبرالعاشقین: (۱۴۸ ص)	۷۹	۳	۱	۱	۲	-
عشق و عقل: (۶۶ ص)	۲۱	۷	-	۱	-	-

در جدول فوق ادات قصر، به ترتیب فراوانی کاربرد، در سه اثر عرفانی مثنوی از سه قرن ۷، ۶، ۵ و برای نمونه آمده است و جدول زیر بیانگر بسامد ادات قصر «جز» به عنوان پرکاربردترین ادات در متون نظم و نثر است:

فردوسی	ناصر خسرو	خاقانی	مولوی	سعدی	حافظ	صائب
۲۲۹	۶۳۳	۷۰۷	مثنوی: ۴۱۱ غزلیات: ۶۵۹	گلستان: ۱۲ بوستان: ۴۴	۵۹	۷۸۳

شاید بتوان دلیل بسامد بالای ادات قصر «جز» کوشش ذاتی و فطری گوینده در جهت حفظ نظم عناصر کلام در محور همنشینی جمله دانست؛ به این معنی که در قصرهایی که با این ادات شکل گرفته، نظم و توالی صحیح اجزای کلام و سادگی جمله در عین رسایی، بیشتر لحاظ می شود.

۲-۵. بررسی و نقد «تقسیم بندیهای سه گانه قصر»

در کتب معانی، قصر و حصر از جنبه‌های مختلف دسته بندی شده است. معمولاً پس از تعریف و طرح مبحث، ابتدا تقسیم بندی قصر به دو نوع حقیقی و غیر حقیقی مطرح می شود. سپس تقسیم به دو گونه «صفت بر موصوف» و «موصوف بر صفت» و در نهایت، تقسیم سه گانه؛ «افراد»، «تعیین» و «قلب». این تقسیم بندیها ملاک روشنی ندارد؛ به طوری که برخی در آغاز و بدون مقدمه، قصر را به دو دسته حقیقی و غیر حقیقی (ر.ک: مختصر المعانی، معالم البلاغه، معانی آهنی، کزازی) و برخی به دو بخش قصر موصوف و قصر صفت تقسیم کرده اند (ر.ک: معانی شمیسا، معانی علوی مقدم).

۲-۵-۱. ملاک تقسیم بندی سه گانه قصر

معمولاً مشخص نمی شود که دسته بندیها بر چه اساسی صورت گرفته است. برخی معتقدند: «ممکن است یک مثال با اختلاف احوال مخاطب برای هر سه نوع قصر شایسته باشد» و نیز قصر صفت و قصر موصوف را در تمام انواع قصر جاری دانسته و بر این اساس، برای آن شش وجه برشمرده اند. در این حالت هر کدام از سه نوع قصر قلب و تعیین و افراد ممکن است از جنس قصر صفت بر موصوف یا موصوف بر صفت باشد (همایی، ۱۳۷۴: ۱۲۵ و شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۷۱)، اما بر اساس آنچه در کتب معانی آمده، مبانی تقسیم هر یک از انواع قصر به شرح زیر است:

۱. قصر حقیقی و قصر ادعایی که به آن قصر اضافی هم می گویند بر سه گونه است:

الف. تقسیم قصر به اعتبار حقیقت و واقع (رجایی، ۱۳۴۰: ۱۲۳).

ب. تقسیم قصر بر حسب اعتبار و قصد گوینده (رضانژاد، ۱۳۶۷: ۲۷۷، آق اولی، ۱۳۴۶: ۱۰۹).

ج. تقسیم قصر از دید سرشت و چگونگی آن (کزازی، ۱۳۷۴: ۱۸۴).

۲. قصر صفت بر موصوف و قصر موصوف بر صفت.

الف. تقسیم قصر به اعتبار طرفین (رجایی، ۱۳۴۰: ۱۲۳).

ب. تقسیم قصر به اعتبار حال مقصور (آق اولی، ۱۳۴۶: ۱۰۹).

۳. قصر افراد، قصر قلب و قصر تعیین: تقسیم قصر با در نظر گرفتن اعتقاد مخاطب و احوال او.

همان طور که ملاحظه می شود، آشفتگی و عدم انسجام در طرح کلی مبحث قصر بسیار آشکار است. که پس از بازبینی و تبیین هدف اصلی قصر در حوزه بلاغت و تحلیل متون، ساختاری منظم و هدفمند خواهد داشت.

۲-۵-۲. قصر حقیقی و قصر اضافی (ادعایی، غیر حقیقی)

تقسیم بندی قصر به حقیقی و اضافی در کتابهای معانی، با تقسیمات دیگر آن در ارتباط است؛ به طوری که گاه قصر صفت و قصر موصوف را به دو گونه حقیقی و اضافی تقسیم می کنند. «هر یک از قصر حقیقی و اضافی بر دو قسم است ...» (ر.ک: رجایی، ۱۳۴۰: ۱۲۲). برخی نیز از همان ابتدا تقسیم بندی حقیقی و اضافی را با موصوف و صفت در

آمیخته‌اند (تقوی، ۱۳۶۳: ۱۳۰) و در بعضی منابع هیچ اشاره‌ای به دسته‌بندی حقیقی و اضافی قصر نشده است (همایی، ۱۳۷۴: ۱۲۴). این آشفتگی و تقسیم بندیهای مبهم و گاه بی‌قاعده، بدون آنکه ارزش بلاغی چندانی داشته باشد یا در تحلیل و تفهیم آثار ادبی به کار آید، فقط موجب سردرگمی خواننده کتب معانی شده‌است؛ به طوری که گاه مخاطب حتی به فهم درستی از این دسته بندیها دست نیافته و در نهایت، به تعریف دقیق و قانع کننده‌ای نمی‌رسد. نخستین نمود این آشفتگی را باید در اختلاف آرای علمای بلاغت در تعریف قصر حقیقی و اضافی دید.

قصر حقیقی: برای ارائه تعریفی واحد و دقیق از قصر حقیقی، باید نظرهای مختلف را به این شکل نظم بخشید: قصر حقیقی وقتی است که موصوف و صفت حقیقتاً به یکدیگر تخصیص یابند؛ یعنی حصر و اختصاص براساس واقع محقق شود، نه بر پایه پندار شاعرانه یا امری ادعایی (هاشمی، بی تا: ۳۳۲). این نوع قصر به دلیل آنکه حقیقت دارد، مورد قبول همگان یا عده زیادی از مخاطبان است (شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۶۹) و مقصوداً و واقعاً به غیر مقصود تعلق نداشته و در او حصر شده است (رجایی، ۱۳۴۰: ۱۲۱)، مانند اموری که مربوط به وجود خدا یا مبانی اعتقادی گوینده است. به طور کلی، قصر حقیقی در متون نظم و نثر فارسی بسامد چندانی ندارد. شاید بتوان به نمونه‌هایی معدود، در آثاری چون دیوان ناصر خسرو که در قالب اشعار به تبیین و تبلیغ اعتقادات خود پرداخته است، اشاره کرد:

دائم که نیست جز که به سوی تو ای خدای **روز حساب و حشر مفرّ و وزر مرا**

بنابراین، قصر حقیقی در ادبیات منظوم و مثنوی بسیار کم فروغ است، اما این مطلب در متون عرفانی کاملاً دیگرگون است، زیرا عارف به وسیله زبان و با استفاده گسترده و ژرف از تمامی ظرفیتهای و ظرافتهای آن در صدد القای اندیشه و اعتقاد خویش است. در این راستا، توجهی به تصنع و تکلف، مضمون آفرینی شاعرانه و خیال انگیزی ادبی ندارد. بنابراین، شالوده اصلی کلامش بر مبنای حقایق و واقعیتهای درونی وی استوار است. حقایق متعالی و مفاهیم ارزشمندی که برای وی به اعتقادی جزم بدل شده و برای بیان آن جز قصر حقیقی کارآمد نیست. بویژه در آثار تعلیمی صوفیه که رویکرد ادبی آن چندان نمودی ندارد. این فرضیه وقتی اهمیت بیشتری می‌یابد که با وجود محتوای شعر گونه، کلام آهنگین و درونمایه شاعرانه؛ در آثاری، چون: **محبّت نامه** خواجه عبدالله انصاری، **عبر العاشقین** روزبهان بقلی و **رساله عشق** از نجم الدین رازی، مخاطب با قصرهای حقیقی روبه رو می‌شود. برای مثال، وقتی روزبهان می‌گوید: «هر ذره از کون جانی از فعل حق دارد، که در او مباشر است به نعت صفت و تجلی ذات، علی الخصوص اشیاء مستحسن، جز چشم یقین بین نه بیند» (روزبهان، ۱۳۶۶: ۳۴)، ضمن آنکه رؤیت حقایق را به چشم یقین بین منحصر دانسته و این تخصیص و تعظیم را مؤکد نموده است، اعتقاد جزم خود؛ یعنی همراهی نفس رحمانی حق با کل ذرات هستی را بیان داشته و نیز اشیاء مستحسن را با قطعیت در این مورد ویژه دانسته است. امثال این کاربرد در متون عرفانی فراوان است و آشکار است که به هیچ روی نمی‌توان آنها را جز قصر حقیقی دانست. باید به این نکته توجه کرد که در کتابهای معانی، کاربرد اندک قصر حقیقی در ادبیات و جایگاه ویژه آن در مباحث اعتقادی مورد بررسی و تحقیق قرار نگرفته است.

قصر ادعایی: عبارت است از: تخصیص موصوفی به صفتی و یا صفتی به موصوفی بر پایه پنداری شاعرانه و ادعایی غیر حقیقی، نه به صورت نفس الامر و واقع (آهنی، ۱۳۶۰: ۸۳) و یا به قول صاحب **معالم البلاغه**: «آن است که اختصاص شیئی از میان امور معین بر بعضی از آنها باشد». در قصر ادعایی برخلاف قصر حقیقی یک پندار شاعرانه و خیال انگیزی ادبی مطرح می‌شود و ممکن است مخاطب آن را کاملاً نپذیرد. ممتازترین عنصر ادبیات در هر زبانی تخیل و پندارهای

شاعرانه است. در این عرصه، تمامی پیوندها و اختصاصات؛ از جمله قصر و حصر بر پایه خیال و پندار شاعر صورت گرفته و هویتی حقیقی ندارد. از همین روست که سعدی با قاطعیتی که ریشه در خیال‌ورزی او دارد، از زلف یار می‌گوید:

ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست

۲-۵-۳. صفت بر موصوف و موصوف بر صفت

این تقسیم بندی نیز، در تحلیل آثار ارزش بلاغی خاصی ندارد و بررسی آن بیشتر به یافتن پاسخی برای پرسش یا معمایی شباهت دارد، زیرا بر اساس آنچه موصوف و صفت را طرفین قصر می‌دانیم، این بخش به نوعی اصل مبحث قصر است. دو ایراد اساسی بر این مبحث کتابهای معانی وارد است:

الف) گاه این نوع قصر را به غلط همانند قصر صفت بر موصوف، به دو گونه «حقیقی» و «ادعایی» تقسیم می‌کنند، در حالی که هیچ موصوفی را نمی‌توان فقط در یک صفت یا حکم محصور کرد و صفات و ویژگیهای دیگر را از آن جدا نمود.

ب) در مثالهای کتب بلاغی، اختلاف نظرهای فراوانی در تعیین صفت مختص یک موصوف یا موصوف منحصر به یک صفت دیده می‌شود؛ با این توضیح که یک مثال در کتابی قصر «صفت بر موصوف» خوانده شده و در کتابی دیگر قصر «موصوف بر صفت» دانسته می‌شود؛ علاوه بر این که تمایز صفت از موصوف هم همراه با اختلاف و آشفتگی استنباط است.

۲-۵-۴. قصر افراد، قصر تعیین و قصر قلب

مبنای این دسته بندی، احوال مخاطب (همایی، ۱۳۷۴: ۱۲۵) یا اعتقاد مخاطب (رجایی، ۱۳۴۰: ۱۲۳) است. در جواهر البلاغه انواع سه گانه قصر ذیل «قسمت کردن قصر اضافی» و بر اساس حال مخاطب مطرح شده است (هاشمی، ۱۳۸۱: ۳۳۶). هرگاه اعتقاد مخاطب بر این باشد که در یک موصوف خاص دو یا چند صفت و حالت وجود دارد یا آنکه دو یا چند موصوف در یک صفت اشتراک دارند؛ ولی گوینده جهت وضوح یا تأکید به یکی از آنها حکم را اختصاص داده و مقصور کند، قصر افراد شکل می‌گیرد و اگر مخاطب معتقد به وجود یک صفت در موصوف باشد و گوینده بر خلاف نظر مخاطب، به اثبات و تأکید عکس نظر او پردازد، آن را قصر قلب می‌نامند. همچنین هنگامی که مخاطب برای انحصار دو یا چند صفت به موصوفی خاص مردد باشد و گوینده با اختصاص یکی از آنها، گمان و تردید وی را رفع کند، آن را قصر تعیین می‌خوانند. در تمام این تعاریف، محور اصلی قصر وجود مخاطبی خاص است. به تعبیر بهتر، این احوال و اعتقاد مخاطب است که نوع قصر را مشخص می‌کند. این بخش از علم معانی هم، چون بسیاری از مباحث آن، قابل نقد است. حال که جایگاه مخاطب در این دسته بندی قصر اهمیت ویژه می‌یابد، باید ابعاد مختلف آن بررسی گردد. این مخاطب چه کسی است؟ آیا مخاطبی خاص از گروهی مشخص مورد نظر گوینده است یا مخاطب عام؟ بر اساس آنچه برخی از اهل بلاغت معتقدند؛ آیا مخاطب مردد قصر یک شنونده فرضی است و «فرض بر این است که قصر در جواب مخاطبی مردد یا ...» آورده شده است؟ (علوی مقدم، ۱۳۸۱: ۷۳) اولین و بدیهی ترین مطلبی که در پاسخ باید گفت، آنکه این مخاطب در حضور شاعر یا نویسنده صاحب اثر حاضر نیست و زمان و مکان نامعینی میان آنها

حائل است. با این وصف، مبحث انواع چند گانه قصر بر پایه احوال مخاطب قابل پذیرش نیست، زیرا برای بخش عظیمی از آثار ادبی، نه مخاطب مشخصی می‌توان یافت و نه موضع و احوال وی را می‌توان شناخت. برای مثال، بیتي از ابوالفرج رونی که در کتابهای معانی، شاهد مثالی برای قصر افراد است، آورده می‌شود:

شخص او را حیات نفـزودی جز به آواز صور اسرافیل

در توضیح آن گفته‌اند: «مردم گمان می‌کنند که وی چون از افراد مردم است، نظیر دیگران هم حیات دنیاوی دارد و حیات اخروی. در صورتی که او حیات دنیاوی ندارد و باید به آواز اسرافیل حیات یابد.» (آهنی، ۱۳۶۰: ۸۷-۸۶) بیت نمونه‌ای از قصر افراد دانسته شده است؛ با این فرض که مخاطبان (مردم) دو صفت دارا بودن حیات دنیاوی و حیات اخروی را به موصوفی که اصلاً هویت مشخصی ندارد - شاید در متن شعر به مقتضای فضای کلام قابل تشخیص باشد؛ اما در اینجا بدون توضیح آهنی ناشناس است - نسبت می‌دهند و گوینده ابوالفرج صفت حیات اخروی داشتن را به موصوف منحصر می‌داند. با وجود اشکالات فراوانی که بر این مثال وارد است، اگر بتوان به وجود چنین قصری اعتقاد داشت، لازمه آن شناخت شأن و موقعیت سرودن این بیت است. با صرف نظر از توجیه غیر ضروری آهنی، آیا حقیقه شاعر چنین مقصودی داشته است؟ آیا برای خواننده یا شنونده این نوع ابیات و اشعار، امکان شناخت موضع و احوال و اندیشه مخاطب شاعر وجود دارد؟ و مهمتر آنکه مخاطب فرضی و نامشخص ابوالفرج چنین تصویری داشته؟ و اگر داشته، قصد شاعر در قالب قصر افراد ترجیح موردی خاص بر دیگر موارد و اقتناع وی بوده است؟ این پرسشها بازتابی از سردرگمی خواننده آثار بلاغی و گنگ و نامفهوم ماندن مباحث علم معانی بر اثر عناصر قابل نقد و غیر ضروری آن است. آیا ساده‌تر و درست‌تر آن نیست که در نمونه بالا مقصود شاعر را بدون توجه به حال و موضع مخاطبی که برای شاعر جز هویت فرضی نشانه دیگری ندارد، صرفاً بیان برداشت و دریافت شاعرانه خود او در قالب روایتی دانست. به نظر می‌رسد ریشه این تصورات غلط و مباحث غیر ضروری و نامأنوس با زبان فارسی و حتی عربی در ذکر بدون تأمل جایگاه مخاطب در ادبیات و رونویسی بدون نقد مباحث علم معانی است.

نگارنده جواهرالبلاغه در مقدمه بحث تقسیم بندی خبر از جهت حال مخاطب چنین می‌آورد: «حيث كان الغرض من الكلام الإفصاح والإظهار، يجب أن يكون التكملم مع المخاطب كالطيب مع المريض، يشخص حالته و يعطيه ما يناسبها» (هاشمی، بی تا: ۶۳). دیگر علمای علم بلاغت نیز با استناد به چنین اندیشه‌ای متکلم را در برابر مخاطبانش به منزله طبیعی در برابر بیمار خود دانسته‌اند که می‌باید در ضمن بیان اندیشه‌هایش احوال شنونده و مخاطب خود را در نظر داشته باشد؛ زیرا مخاطب متناسب با میزان آگاهی یا اعتقاد نسبت به مضمون خبر، نوعی از کلام را اقتضا می‌کند و تشخیص اینکه کدام مخاطب مردد یا مخالف است و کدام مخاطب هم‌رأی و موافق، بر عهده متکلم است. تقسیم خبر به ابتدایی، طلبی و انکاری هم از این روست» (هاشمی، بی تا: ۵۴). و حال آنکه برای تشخیص حالت مخاطب، پاسخ به تردید یا انکار او و استفاده از انواع قصر برحسب احوال مفروض وی، باید مخاطب در حضور متکلم باشد تا از سخنان یا اظهار نظر و یا حتی از حالت چهره او متوجه انکار، تردید یا پذیرش او شود. این بیان، آنگاه مصداق می‌یابد که مخاطب و شنونده حاضر باشد. در خطابه و سخنرانی مخاطب و حال و موضع اعتقادی او تا حد زیادی برای خطیب و سخنران آشناست و اگر در آغاز نباشد، در اثنای کلام به کمک حالات، سؤالها و حتی نگاه مخاطب برای گوینده آشکار می‌شود. حال این سؤالات مطرح می‌شود؛ که گوینده یک متن صاحب یک اثر، یک دیوان شعر، یک رمان، یا یک

حکایت چگونه می‌تواند حال مخاطبانی که قرار است خواننده آثار مکتوب او باشند، تشخیص دهد؟ چگونه تشخیص دهد، مخاطبی که مشمول بعد زمان و مکان است، چه حالتی از تردید، انکار، بی‌اطلاعی، یا پذیرش دارد تا متناسب با آن محتوای کلامش را تنظیم کند؟ آیا مخاطب او خاص است و برای طبقه ویژه‌ای سخن می‌گوید؟ یا بر اساس کهن الگوهای مشترک مخاطبی فرضی و ذهنی دارد؟ یا حتی می‌توان در نظر گرفت که شاعر برای مخاطب خاص یا فرضی سخن نگوید و بیان احوال درونی و دریافت شاعرانه او باشد. به طور کلی، مخاطب آثار ادبی نظم و نثر، فرد یا گروه یا دوره خاصی نیست. برای مثال آثار ارزشمند سعدی، مرزهای زمان و مکان را درنور دیده و اکنون علاوه بر فارسی زبانان سراسر جهان علاقه‌مندان و مخاطبان دیگر قومیتها را مسحور جذابیتها و دلرباییهایش کرده است. آیا می‌توان گفت سعدی هفتصد سال پیش حال مخاطبان امروزی را در نظر داشته و برای تأکید و پاسخ‌گویی به آنان که هنر سخنوری و عظمت شعر او را انکار می‌کنند، می‌گوید:

در این معنی سخن باید که جز سعدی نیاراید که هر چه از جان برون آید نشیند لاجرم بر دل

نتیجه آنکه براساس نظرات علمای علم معانی درباره انواع سه گانه قصر، مخاطب می‌باید در حضور گوینده باشد تا تردید، انکار یا پذیرش او را دریابد یا اینکه سابقه ذهنی درباره مخاطب خاصی داشته باشد و این امر در مورد تمامی آثار یک نویسنده با مخاطبان عام او در طی زمانها و مکانهای مختلف محقق نمی‌شود. به نظر می‌رسد، علمای علم بلاغت در زبان فارسی به دنبال تأثیر پذیری بلاغت فارسی از بلاغت عرب این مبحث را بررسی کرده‌اند، حال آنکه توجه به احوال مخاطب در بلاغت عرب جایگاه ویژه‌ای دارد و این به دلیل آنست که غالب بلاغت عرب قوانین و قواعد وعظ شده برای خطیبان و سخنوران است؛ گویندگانی که ضمن ارائه یک خبر با شنونده آن ارتباط تنگاتنگی دارند. تنها یک توجیه می‌توان یافت و آن اینکه گوینده بر مبنای حدس براین اعتقاد باشد که مخاطبش منکر یا مردد است یا به چند موصوف یا صفت معتقد است و در نتیجه همین گمان، کلامش را مؤکد بیاورد یا از یکی از انواع قصر استفاده کند. به عبارت دیگر، گوینده و نویسنده را با در نظر گرفتن احوال مخاطب مفروض تحت تأثیر کهن الگوهای قومی دانست.

۳. مقاصد کاربرد قصر

با آنکه هدف اصلی در بلاغت، اغراض بلاغی و فراهم کردن امکانات گسترده زبانی از طریق ابزار بلاغی علم معانی است، اما کمترین توجه به این بخش شده است؛ به طوری که در هیچ یک از کتب معانی به آن اندک اشاره‌ای نمی‌شود. در این میان، فقط شمیسا در بحث کوتاهی به آن اشاره‌ای گذرا دارد و مقاصد قصر را: مبالغه، ترغیب و تشویق، تحقیر غیر مقصود، طنز و مسخره معرفی می‌کند (شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۷۲). این در حالی است که مخاطب علم معانی بیشتر و بیشتر از آنکه نیاز به شناخت مصطلحات و دسته‌بندیهای گاه بی‌قاعده و غیر ضروری قصر داشته باشد، در پی شناخت و دریافت مقصود این ابزار بلاغی و کیفیت و ظرفیت آن در بلاغت سخن خود و آثار ادبا ست. برای مثال، حصر و قصر قابلیت بلاغی ژرفی در اختیار شاعر عاشقی که معشوق را ممتاز می‌داند، شاعری که در متن تعلیمی خود وجوه علمی یا اخلاقی را برجسته می‌کند، یا عارفی که در صدد تبیین مفاهیم عرفانی منحصر و خاصی است، قرار می‌دهد. تسلط و آگاهی بر هر یک از این وجوه، مستلزم شناخت دقیق و علمی ابزار بلاغی حصر در علم معانی است.

به نظر می‌رسد بازنگری در این مبحث ظریف و چند وجهی علم معانی، طرح تازه و کارسازتری به دست پژوهشگر علاقه‌مند می‌دهد تا وقتی در گستره ادب فارسی، با سخن زیبایی روبرو می‌شود که زیبایی آن مربوط به آراستگی‌های لفظی علم بیان و بدیع نیست و ناخودآگاه مسحور و مجذوب زیبایی نهانی و شگرفی با مفهوم «انحصار و اختصاص» می‌شود، دریابد که این همان «قصر و حصر» علم معانی است. «آنی» که باید ژرف در آن به تحقیق و بررسی پرداخت. حصر در آثار ادبی خالق زیبایی و برجسته سازی هنری است. با این وصف، مخاطب- اعم از پژوهشگر یا خواننده معمولی- با شناخت وجوه ممتاز و هنری انحصار در کلام صاحب اثر دریافت دقیقتر و حظ فراتری خواهد داشت.

نتیجه

قصر و حصر یکی از پرکاربردترین و کارآمدترین ابزارهای بلاغی علم معانی است که قابلیت و ظرفیت ژرف و ممتازی را در اختیار شاعران و سخنوران قرار می‌دهد. بر این اساس، «قصر و حصر» در متون ادبی و عرفانی از جهت خصوصیات ساختاری و همچنین ویژگیهای محتوایی قابل تأمل و بررسی است. در راستای نقد و بازبینی این مبحث، پژوهش حاضر با دو رویکرد کلیات و مقدمات قصر و دسته بندیهای چند گانه شکل گرفت. یکی از مهمترین مباحث قابل نقد، تقسیم بندی قصر بر حسب حال مخاطب است که در این پژوهش به تفصیل بررسی و نتایج زیر حاصل شد: کاربرد قصر و حصر در آثار ادبی و عرفانی فارسی، بازتاب بلاغت گفتار و جهان بینی و دریافت صاحبان آثار است و از این منظر، به طور شگرفی تفکرات و اعتقادات محوری و پنهان مؤلف پدیدار می‌گردد. شاعر یا نویسنده با انتخاب این ابزار بلاغی، اعتقاد جزم یا پندار شاعرانه خود را برجسته و مؤکد می‌کند و به تعبیر دیگر، در این بخش بلاغت و دیگر مواردی که بیانگر نوعی تأکید و برجسته سازی است، گوینده و اعتقاد درونی اوست که اهمیت می‌یابد. البته، این سخن به معنای آن نیست که سخنور مقتضای حال مخاطب خود را رعایت نمی‌کند، بلکه مخاطب فرضی و اغلب غیر معین در آثار ادبی هر قوم جایگاه خاص خود را دارد.

نتیجه کلی که از این پژوهش حاصل شد، ضرورت بازبینی و تدوین طرحی علمی و واحد از این ابزار و قابلیت بلاغی علم معانی است. در این زمینه پیشنهادهای زیر ارائه می‌گردد:

۱. حذف مواردی که صبغه بلاغت و نحو عربی دارد؛
۲. رفع اختلاف و آشفتگی از مثال‌ها و شواهد کتب معانی و تنظیم و تدوین واحد و صحیح آن؛
۳. استفاده بیشتر از مثال‌های مربوط به متون نثر و به طور کلی ایجاد تنوع در شواهد و نمونه‌ها؛
۴. بازبینی، تنظیم و تدوین دسته بندی‌های قصر بر اساس بلاغت فارسی؛
۵. اختصاص بخشی مجزا و مفصل به اغراض بلاغی و مقاصد ادبی قصر؛
۶. تبیین جایگاه قصر بر مبنای اقتضای حال و مقام مخاطب معاصر.

پی‌نوشتها

۱. در قرآن کریم نمونه‌های فراوانی از قصر دیده می‌شود که از نظر ساختار و محتوا ممتاز و در خور توجه است. برای مثال، می‌توان از ساختار قصر در قصر نام برد. «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ..... مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ..... مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ» (بقره: ۱۴۳).

۲. مختصر المعانی، معالم البلاغه، معانی و بیان علوی مقدم.
۳. معانی همایی.
۴. در راستای آغاز کلام و اهمیت ترغیب مخاطب، ارسطو در ریطوریکا می گوید: خطیب باید از تمام ابزار و وسایل ترغیب مخاطب به اقتضای مورد سود جوید.
۵. مثال از روش گفتار: تو ممیز به عقل و ادراکی نه مکرم به جاه و انسابی (زاهدی، ۱۳۴۶: ۱۳۳)
۶. این قصر را اضافی یا ادعایی هم می نامند.
۷. در بررسی انجام شده در امهات کتب بلاغی عربی، شاهد و مثالی ادبی برای این انواع سه گانه قصر دیده نشده است (طاهری، ۱۳۸۲: ۸۷).

منابع

- ۱- آق اولی، حسام العلماء. (۱۳۴۶). درر الادب، شیراز: معرفت.
- ۲- آهنی، غلامحسین. (۱۳۶۰). معانی و بیان، تهران: بنیادقرآن.
- ۳- ارسطو. (۱۳۷۱). ریطوریکا (فن خطابه)، ترجمه پرخیده ملکی، تهران: نشر اقبال.
- ۴- بهار، محمد تقی. (۱۳۳۷). سبک شناسی، ۳ جلد، تهران: امیرکبیر.
- ۵- تفتازانی، علامه سعدالدین. (۱۴۰۹). مختصر المعانی، قم: انتشارات سیدالشهدا.
- ۶- تقوی، نصرالله. (۱۳۶۳). هنجارگفتار، اصفهان: فرهنگسرای اصفهان، چاپ دوم.
- ۷- جرجانی، عبدالقاهر بن عبدالرحمان. (۱۳۸۱). دلائل الاعجاز فی علم المعانی، مکتبه القاها.
- ۸- حافظ، شمس الدین محمد. (۱۳۷۵). غزلیات، تهران: مؤسسه کتاب همراه، چاپ دوم.
- ۹- خاقانی شروانی، بدیل بن علی. (۱۳۷۸). دیوان، به کوشش ضیاء الدین سجادی، تهران: انتشارات زوار، چاپ ششم.
- ۱۰- خواجه عبدالله انصاری. (۱۳۷۲). محبت نامه، تهران: انتشارات توس، چاپ اول.
- ۱۱- _____ (۱۳۷۲). مجموعه رسائل فارسی، چاپ اول، تهران: توس.
- ۱۲- رجایی، محمد خلیل. (۱۳۴۰). معالم البلاغه، انتشارات دانشگاه شیراز.
- ۱۳- رضانزاد (نوشین)، غلامحسین. (۱۳۶۷). اصول علم بلاغت، انتشارات الزهرا، چاپ سوم.
- ۱۴- روزبهان بقلی، ابو محمد. (۱۳۶۶). عبهرالعاشقین، انجمن ایرانشناسی فرانسه در ایران.
- ۱۵- زاهدی، زین الدین. (۱۳۴۶). روش گفتار، مشهد: چاپخانه دانشگاه.
- ۱۶- سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۸۱). بوستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ هفتم.
- ۱۷- _____ (۱۳۶۸). دیوان غزلیات، به کوشش خلیل خطیب رهبر، ۲ جلد، تهران: انتشارات سعدی، چاپ سوم.
- ۱۸- _____ (۱۳۷۴). گلستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۱۹- سکاکی، ابویعقوب. (۱۳۱۷). مفتاح العلوم، قم: کتابخانه ارومیه.

- ۲۰- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۴). **بیان و معانی**، تهران: انتشارات فردوس، چاپ اول.
- ۲۱- شوقی، ضیف. (۱۳۸۴). **تاریخ علم بلاغت**، ترجمه محمد رضا ترکی، تهران: سمت.
- ۲۲- صائب، محمد علی. (۱۳۳۱). **کلیات**، با مقدمه امیری فیروزکوهی، تهران: کتابفروشی خیام.
- ۲۳- طاهری، حمید. (۱۳۸۲). «نقد و بررسی بلاغت و فن خطابه»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، ش ۶۵ و ۶۶.
- ۲۴- علوی مقدم، محمد و اشرف زاده، رضا. (۱۳۸۱). **معانی و بیان**، تهران: سمت.
- ۲۵- کزازی، میرجلال الدین. (۱۳۷۴). **زیباشناسی سخن پارسی (۱): معانی**، تهران: نشر مرکز، چاپ چهارم.
- ۲۶- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد. (۱۳۷۴). **مثنوی شریف**، ترجمه و توضیح توفیق ه. سبحانی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم.
- ۲۷- _____ (۱۳۸۳). **کلیات شمس تبریزی**، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: صدای معاصر، چاپ سوم.
- ۲۸- ناصر خسرو. (۱۳۷۸). **دیوان**، شرح جعفر شعار- احمد نژاد، تهران: قطره.
- ۲۹- نجم رازی. (۱۳۵۲). **عشق و عقل (معیار الصدق فی مصداق العشق)**، به اهتمام تقی تفضلی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم.
- ۳۰- _____ (۱۳۸۰). **مرصاد العباد**، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، چاپ نهم.
- ۳۱- هاشمی، احمد. (۱۳۸۱). **جواهرالبلاغه**، ترجمه حسن عرفان، قم: نشر بلاغت، چاپ سوم.
- ۳۲- همایی، جلال الدین. (۱۳۷۴). **معانی و بیان**، تهران: نشر هما، چاپ سوم.